

آنچه بارک اوباما در سخنرانی دانشگاه قاهره بیان کرد
استراتژی جدید امریکا در "جهان اسلام"

به نقل از شعله شماره ۲۰ - ارگان حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

بارک اوباما رئیس جمهور امریکا به تاریخ چهاردهم جوزای سال جاری در دانشگاه قاهره سخنرانی ای ایراد کرد که "سخنرانی تاریخی برای جهان اسلام" نام گرفت. بسیاری ها متن این سخنرانی را تأیید کردند، منجمله بعضی از بنیادگرایان اسلامی مخالف امریکا. اما تعداد زیادی از تناقض میان گفتار و کردار دولت امریکا حرف زدند و این موضوع را پیش کشیدند که دولت امریکا در حرف از صلح صحبت می کند، اما در عمل دست به تجاوز و اشغالگری میزند. حتی می توان گفت که عکس العمل رهبر القاعده در برابر این سخنرانی را می توان در همین چهارچوب گنجانند و این يك مفهوم ایدئولوژیکی کاربردی دارد. و چرا چنین نشود؟ رئیس جمهور امریکا سخنرانی اش را با "السلام علیکم" آغاز کرد و با "رحمت خدا بر شما باد" خاتمه داد و در متن سخنرانی نیز در چندین جا آیاتی از قرآن نقل کرد. پس دیگر از "جنگ صلیبی" علیه مسلمانان خبری نیست.

شکی نیست که کار نامه دولت امریکا به مثابه يك ابر قدرت امپریالیستی سرمایه داری نمی تواند سرشار از تناقض میان گفتار و کردار نباشد. اما تمام متن سخنرانی بارک اوباما را نمی توان بر اساس موجودیت تناقض میان متن این سخنرانی و عملکرد های واقعی دولت امریکا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در واقع در موارد متعددی پیام این سخنرانی به مثابه سخنرانی رئیس جمهور يك ابر قدرت امپریالیستی سرمایه داری، لفظاً و در حرف نیز واضح و روشن و کاملاً بی پرده است، به قسمی که به صراحت دیدگاه، نیات و امیال امپریالیستی سلطه جویانه از آن هویدا است.

...

این سخنرانی يك مقدمه و يك موخره دارد و در قسمت اصلی متن خود روی هفت موضوع انگشت گذاشته است: موضوع تند روی اسلامی، موضوع فلسطین، موضوع ایران، موضوع حقوق بشر، موضوع زنان، موضوع آزادی مذهبی و موضوع انکشاف اقتصادی.

....

اولین چیزی که در سخنرانی بارک اوباما جلب توجه می کند این است که او مجموعه کشور های به اصطلاح اسلامی را به مثابه يك مجموعه دینی واحد اسلامی تلقی می نماید که همان مفهوم "امت اسلامی" را تداعی می نماید، مفهومی که اساساً با استثمار طبقاتی برده دارانه، فئودالی و بورژوا کمپرادوری گره خورده و تاریخاً با برتری طلبی عربی و در طول چند قرن موجودیت خلافت اسلامی با برتری طلبی ترکی و نیز لشکر کشی های غارتگرانه "خراسانیان" به سوی هند در طول قرون متوالی، معین و مشخص می شده است و هم اکنون نیز چهارچوب ستم پذیری نیوکولونیالیستی و کولونیالیستی عامل و حامل شوونیزم عربی است.

بالاخر از آن، اوباما از همکاری میان ادیان مختلف صحبت می نماید و مشخصاً از اتحاد میان فرزندان ابراهیم و به بیان دیگر سه شاخه اصلی ادیان ابراهیمی یعنی اسلام،

عیسویت و یهودیت حرف میزند و همانطوریکه چند سطر قبل تر گفتیم سخنرانی اش را با "السلام علیکم" آغاز می کند و با "رحمت خدا بر شما باد" خاتمه می دهد و در متن سخنرانی اش نیز در چندین جا آیاتی از قرآن نقل می نماید، و همینطور از انجیل و تورات.

این خط، گرایشات سیاسی و اجتماعی ارتجاعی بنام دین و مذهب را نه تنها در کشور های به اصطلاح اسلامی بلکه در سراسر جهان تشویق و تقویت می نماید. وقتی قوت های امریکایی به افغانستان حمله کردند، بوش از "جنگ صلیبی" سخن گفت. این نشان داد که رئیس جمهور يك ابر قدرت امپریالیستی که گویا "رسالت" صدور دموکراسی و حقوق بشر به سراسر جهان را بر عهده خود می داند، تا چه حدی "صلیبی" می اندیشد. اما سخنرانی بارک اوباما در دانشگاه قاهره يك سخنرانی "صلیبی" یا جنگجویانه عیسوی نیست، ولی بیشتر از بیانات بوش کشیش مآبانه بوده و سرپای آن آغشته به سموم مذهبی است؛ مبنایی که ارزیابی تمامی مسائل تاریخی و کنونی بر آن استوار است.

به مطلب ذیل از مقدمه سخنرانی توجه کنیم:

«روابط بین [جهان] اسلام و کشورهای غربی قرن ها همکاری و همزیستی را در بر دارد و همزمان بحران و جنگ های دینی را. اخیرا این تنش، با استعمار که مسلمانان بسیاری را از حقوق و امکانات محروم ساخت و جنگ سرد که در آن با اکثر کشورهای اسلامی در اکثر اوقات، بدون توجه به خواسته های خود این کشورها، بحیث دست نشانده و یا نماینده دیگران برخورد صورت گرفت، افزایش یافت.

علاوه بر آن تغییرات عمده که با مدرنتی یا نوگرایی و جهانی شدن ایجاد شد در بین تعداد زیاد مسلمانان مفکوره ای را ایجاد کرد که غرب دشمن سنن اسلامی می باشد. افراطگرایان خشن این تنش را در بین یک اقلیت نیرومند مسلمانان دامن زدند. حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و تلاش پیگیر این افراط گرایان که به خشونت علیه اهالی ملکی دست می زنند در بین مردم کشور من این مفکوره را ایجاد کرده است که اسلام نه تنها دشمن امریکا و غرب است، بلکه دشمن حقوق بشر نیز می باشد. این عمل ریشه های ترس و بی اعتمادی را پرورش داده است.»

پیدایش و گسترش «افراطگرایی خشن اسلامی» در بین «يك اقلیت نیرومند مسلمانان» صرفا عکس العملی علیه تغییرات ناشی از نوگرایی و جهانی شدن و صرفا مبتنی برین مفکوره که «غرب دشمن سنن اسلامی میباشد» نیست. این وضعیت دلایل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تاریخی و کنونی دارد.

بارک اوباما تا حدی خود به دلایل تاریخی آن، البته با طرز بیان خاص خودش، اشاره می نماید، اما نه بصورت کامل. مسئله این است که در دوران "جنگ سرد" صرفا حاکمیت های «اکثر کشورهای اسلامی» دست نشانده غرب نبودند، بلکه غرب پرورش نیروهای بنیاد گرای اسلامی حاکم و غیرحاکم بسیاری را در سراسر این کشورها بر عهده گرفت تا از طریق آنها نه تنها مبارزه علیه نیروهای کمونیست، ناسیونالیست و سکولار را در خود کشور های مذکور پیش ببرد، بلکه مبارزه علیه رقیب سوسیال امپریالیست و بلوک تحت رهبری اش را نیز بصورت موثری سازماندهی نماید. اما بارک اوباما چنان حرف میزند که گویا افراطگرایان مذهبی يك شبه صرفا در عکس العمل علیه تغییرات ناشی از نوگرایی و جهانی شدن و دفاع از «سنن اسلامی» بپا خاسته اند و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و «خشونت» های بعدی را براه انداخته

اند. او درینجا، نقش سیاسی آگاهانه غرب و مشخصا نقش آگاهانه امپریالیست های امریکایی در ایجاد و پرورش نیروهای افراطگرای اسلامی بخاطر استفاده از آنها در پیشبرد اجنداهاى سیاسى خودشان را کلا کتمان می کند. تلاش او از طریق سرهمبندی کردن دروغ های بسیاری، روی این مسئله متمرکز است که بتواند رشته های بریده شده دوستی با برخی از همین نیروها را دوباره با هم وصل کند. او می گوید:

« من به اینجا آمده ام به قاهره که بین ایالات متحده و جهان اسلام صلح را جستجو کنم، صلحی که بر منافع و احترام دوجانبه استوار باشد. صلح که به این حقیقت نیز متکی باشد که امریکا و اسلام از هم مجزا نیستند و از اینرو نباید رقابت داشته باشند. بلکه آنها دو روی یک سکه می باشند و ارزش های مشترک دارند، ارزش های عدالت و ترقی، ارزشهای تحمل و احترام برای تمام بشریت.

یک کوشش پیگیر باید آغاز شود تا به یکدیگر گوش بدهیم، از یکدیگر بیاموزیم، یکدیگر را احترام کرده و نکات مشترک را جستجو کنیم. طوریکه در قرآن کریم آمده است که از خدا آگاه باشید و همیشه حقیقت را بیان کنید. این چیز است که من میخوام یعنی حتی الامکان ابراز حقیقت، با در نظر داشت وظیفه ای که در پیش روی ما قرار دارد و استوار به این عقیده که منافع مشترکی که بحیث انسان برای ما وجود دارد، قوی تر از قوه ای است که ما را از هم دور می سازد. »

ذکر منافع و احترام دوجانبه، ارزشهای مشترک عدالت، ترقی، تحمل و احترام برای تمام بشریت، به یکدیگر گوش دادن، از یکدیگر آموختن، یکدیگر را احترام کردن و جستجوی نکات مشترک میان ابر قدرت امپریالیستی و بخشی از ملل و خلق های تحت ستم (ملل و خلق های کشور های اسلامی)، دروغ های شاخدارى بیش نیستند. اینها چیز هایی نیستند که میان امپریالیست های ستمگر و ملل و خلق های تحت ستم بطور عموم وجود داشته باشند و یا بتوانند به وجود بیایند. همچنان قوی تر بودن منافع مشترک انسانی میان امپریالیزم امریکا و ملل و خلق های تحت ستم کشور های اسلامی، و مجموع ملل و خلق های تحت ستم دنیا، نسبت به منافع متضاد میان آنها، نیز يك افسانه ساخته و بافته امپریالیستی است. اما نباید تصور کرد که این جستجوی مشترکات، هیچ مخاطب واقعی ندارد. طبقات حاکمه استثمارگر کشور های اسلامی و نیروهای ارتجاعی اسلامی در مجموع مخاطبین واقعی این خطاب هستند و شرط و شروط را نیز باریک او باما صریحا مطرح می نماید: متکی بودن این طبقات و نیروها به اسلام واقعی. او به صراحت می گوید:

« مشارکت بین امریکا و [جهان] اسلام به اسلام واقعی متکی می باشد نه چیزی که اسلام نیست و من بحیث رئیس جمهور امریکا جزء مسئولیت خود میدانم که برضد تصورات غلط از اسلام در هر جایی که ظهور می کند، مبارزه کنم. »

پس اسلام واقعی عبارت از اسلامی است که تکیه گاه " مشارکت " بین امریکای امپریالیست و " جهان اسلام " تحت سلطه شده بتواند و رئیس جمهور امریکا مسئولیت خود میداند علیه ظهور تصورات غیر از این در مورد اسلام، در هر جایی از دنیا، مبارزه نماید. به این ترتیب او تمامی دولت های کشور های اسلامی و همه نیروهای اسلامی را به " مشارکت " با امریکا دعوت می نماید و علیه مخالفین این " مشارکت " در سراسر جهان اعلام مبارزه می نماید. ازین قرار، شعار در اساس همان شعار معروف دارو دسته بوش است، اما شکل کلونیالیستی آن به شکل نیوکولونیالیستی تغییر یافته است. آن دارو دسته زمانی گفت: « هر کی با ما نیست، با دشمن ما است. »

و علیه آنها " جنگ صلیبی " اعلام کرد. اما اوباما می گوید: " هر مسلمانی که با ما نیست، مسلمان واقعی نیست و من علیه او در هر جایی از جهان که باشد مبارزه می کنم. "

اوباما بلا فاصله وظیفه خود می داند که در پهلوی اسلام واقعی، امریکا را نیز با صفات ذیل معرفی نماید:

« امریکا هم جزء آنچنان تصور خامی که گویا یک امپراتوری خودخواه می باشد، نیست. ایالات متحده یکی از بزرگترین منابع پیشرفت در جهان است، پیشرفتی که جهان نمونه آنرا ندیده است. ما از انقلاب ها علیه امپراطوری ها زاییده شده ایم. امریکا بر اساس این ارزش که همه مساوی خلق شده اند ایجاد شده و ما قرنها خون داده ایم و مبارزه کرده ایم تا این ارزش ها تحقق پیدا کنند، چه در حدود سرحدات خود ما و چه در سرتاسر جهان. ما از همه فرهنگ های گوشه و کنار جهان، رنگ گرفته و به یک مفهوم کلی آمده ایم، یعنی از مفاهیم کلی به یک مفهوم واحد رسیده ایم. کار بسیار زیادی انجام شده است تا یک امریکایی افریقایی الاصل بنام بارک حسین اوباما رییس جمهور امریکا انتخاب شود. »

يك امریکایی افریقایی الاصل بنام بارک حسین اوباما رئیس جمهور امریکا انتخاب شده است تا شهادت دهد که امریکا يك قدرت امپریالیستی نیست، که امریکا نه بزرگترین مانع پیشرفت بلکه بزرگترین منبع پیشرفت جهان است، که امریکا از انقلاب ها علیه امپراتوری ها زاده شده است و يك نیروی انقلابی ضد امپراتوری ها باقی مانده است، که امریکا بر اساس مساوات میان تمامی انسان ها ایجاد شده و برای تحقق این ارزش در خود امریکا و در سراسر جهان خون داده است، که فرهنگ امریکا فرهنگ مشترکی از تمامی فرهنگ های اطراف و اکناف جهان است. دلیل "واضح" اثبات این ادعا ها هم موجودیت خود گوینده به عنوان رئیس جمهور چنین کشوری است. اینچنین شهادت دروغینی را بوش داده نمی توانست. اصلا به دهانش جور نمی آمد و وقاحتش را هم نداشت. اما بارک اوباما از آنچنان وقاحتی برخوردار است که می تواند چنین شهادتی بدهد و می دهد. در واقع نقش او همین است. او آمده است تا دست ها و دامن ناپاک قصاب جهانی را تطهیر نماید و آبرو و حیثیت برایش بخرد. این امریکایی افریقایی الاصل، بخاطر ایفای نقشی که بر عهده اش گذاشته شده است، بدون هیچگونه شرمندگی و خجالتی، به تقدیس ارتجاعی ترین سنت ها می پردازد: او می گوید:

« حکومت امریکا به محاکم رجوع کرده است تا از حقوق زنان و دخترانی که می خواهند حجاب را رعایت کنند، دفاع کند و کسانی را که این حق را تلف می نمایند، مجازات کند. »

رعایت حجاب به مثابه حق زنان و دختران، در اساس يك افسانه دروغین است. رعایت آنچه را که شوونیزم مرد سالار اسلامی بالای زنان و دختران مسلمان تحمیل کرده است، نمی توان حقی از حقوق زنان مسلمان دانست. درین رابطه، حق آنها با مبارزه علیه این تحمیل و عدم رعایت آن معین و مشخص می گردد. قدر مسلم است که برخورد های سفید پوستان شوونیزم با زنان چادر پوش مسلمان مبتنی بر مخالفت آنها با حجاب اجباری نیست، بلکه مبتنی بر تحقیر و توهین آنها به عنوان غیر سفید و یا غیر عیسوی یعنی مبتنی بر نژاد پرستی و یا برتری طلبی دینی است. این نژاد پرستی و برتری طلبی دینی، جلوه های متنوع و گوناگونی دارد و صرفا در رابطه با حجاب

زنان مسلمان تبارز نمی نمایند. اما ترجمه عملی آنچه اوباما می گوید، عبارت است از تثبیت " حق " تحمیل حجاب توسط مردان مسلمان بالای زنان و دختران خانواده هایشان و " اومانیزم " امپریالیستی که هدفش حفظ و حراست از نظام استثمارگرانه حاکم بر جهان است، با طیب خاطر این تحمیل را می پذیرد تا گویا همزیستی جهانی برهم نخورد.

به ادامه گفته های اوباما توجه کنیم:

« البته درک مشارکت بشری آغاز یک وظیفه دشوار می باشد. عبارات به تنهایی نمی توانند ضروریات مردم ما را برآورده بسازند. این احتیاجات تنها در یک صورت برآورده شده می تواند که ما در سال های بعد با شهادت عمل کنیم و درک کنیم که تهدید هایی که به آن روبرو هستیم مشترک می باشند و عدم رسیدن به این هدف به همه ما صدمه وارد می کند.

زیرا ما از تجارب اخیر فهمیدیم که اگر سیستم اقتصادی در یک کشور به ضعف روبرو می شود، آسایش در کشورهای دیگر نیز برهم میخورد، وقتی که مرض سرما دامنگیر یک فرد بشر می شود همه به خطر روبرو می شوند. وقتیکه یک کشور برای بدست آوردن اسلحه اتمی تلاش میکند خطر حملات اتمی بر تمام کشورهای بیشتر می شود. وقتیکه افراط گرایان خشن در برخی از کوه ها فعالیت می کنند، مردم در آنسوی اقیانوس بخطر روبرو می شوند. وقتیکه مردم بیگناه در بوسنیا و دارفور به قتل میرسند لکه آن بر وجدان مشترک همه قرار می گیرد. این است راه همزیستی در جهان در قرن ۲۱ و این است مسئولیتی که ما بحیث بشر در برابر یکدیگر داریم. »

بارک اوباما رئیس جمهور امریکا است و با جهانی شدن سیستم اقتصادی سرمایه داری بخوبی آشنا است. اما او به عنوان فردی که در راس بزرگترین قدرت سرمایه داری امپریالیستی جهان قرار گرفته است، طبعا طرفدار مبارزه جهانی در ضدیت با این سیستم نیست، بلکه طرفدار کوشش جهانی برای حفظ و ابقای این سیستم و طرفدار قدرتمند بودن و قدرتمند ماندن، و نه ضعف آن، در سراسر جهان است. راه همزیستی پیشنهادی او، همزیستی در چهارچوب همین سیستم موجود جهانی است. او درین کوشش تا آنجا پیش میرود که سرمایه داری جهانی شده کنونی را ذاتا یک سیستم غیر امپریالیستی مبتنی بر مشارکت همه در مقابله علیه مشکلات و مبتنی بر شریک بودن همه در پیشرفت اعلام می نماید و می گوید:

« این یک مسئولیت بزرگ است که بردوش همه ما می باشد. زیرا تاریخ انسان ها از حوادثی که ملت ها و قبیله ها یکدیگر را استثمار کرده اند تا منافع خود را بدست آورند، پر است. اما در این عصر نوین چنین مفکوره ها خود شکستن، معنی دارد. با در نظر داشت وابستگی ما به یکدیگر، هر نظم جهانی ای که به اساس آن حکمرانی یک ملت بر ملت دیگر نافذ شود، همیشه به ناکامی روبرو خواهد شد. پس نظر ما در مورد گذشته هر چیزی که باشد، باید ما زندانی آن نباشیم. با مشکلات خود باید با مشارکت برخورد کنیم و در پیشرفت باید همه شریک باشند. »

تاریخ انسان ها صرفا از حوادثی که ملت ها و قبیله ها یکدیگر را استثمار کرده اند تا منافع شان را بدست بیاورند، پر نیست، بلکه مهم تر از آن مملو از حوادثی است که طبقات اجتماعی استثمارگر حاکم، طبقات اجتماعی تحت استثمار محکوم را مورد استثمار قرار داده اند. نظام های اجتماعی برده دارانه، فئودالی و سرمایه داری در اشکال و صور گوناگون خود در تاریخ انسان ها، بر همین مبنا به وجود آمده و تاریخ

خود را طی نموده اند و طی مینمایند.
نظام سرمایه داری مبتنی بر استثمار طبقاتی سرمایه دارانه یعنی استثمار طبقه کارگر توسط بورژوازی است. این مینا هم در عصر سرمایه داری رقابت آزاد و هم در عصر سرمایه داری انحصاری یعنی سرمایه داری امپریالیستی موجود است. همین ساختار درونی نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان کنونی، درون مایه وضعیت استثمارگرانه و ستمگرانه آن در قبال ملل و خلق های تحت ستم جهان است و تا زمانی که آن باشد، این نیز خواهد بود. به همین جهت است که تقسیم جهان به متروپول های امپریالیستی و ملل تحت ستم امپریالیزم یکی از خصایل ذاتی سیستم سرمایه داری امپریالیستی مسلط بر جهان است. این تقسیم بندی کماکان موجود است و تا زمانی که نظام سرمایه داری امپریالیستی دوام نماید، به حیات خود ادامه خواهد داد.

....

شعله شماره ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۹